



هانس روسلینگ، نویسنده واقع‌بینی

شامپانزه‌ها را شکست دهید

این آخرین تلاشم برای تأثیرگذاری در دنیاست: برای تغییر طرز تفکر مردم. این اطلاعاتی است که انگار هیچ‌وقت نمی‌دانستید: اطلاعاتی در حکم درمان. این آگاهی به مانند منبعی برای آرامش ذهنی است، چون جهان، آن‌قدر که به نظر می‌رسد، وحشتناک نیست. واقع‌بینی می‌تواند و باید، مثل رژیم غذایی سالم و تمرین منظم، بخشی از زندگی روزمره‌تان شود. تمرین را شروع کنید تا بتوانید جهان‌بینی واقعیت‌محور را جایگزین جهان‌بینی فاجعه‌انگاران کنید. آن‌وقت می‌توانید، بدون رجوع به احساسات، به درک درستی از جهان برسید. شما تصمیم‌های بهتری خواهید گرفت، برای خطرات واقعی و احتمالات گوش‌به‌زنگ می‌شوید و نگرانی همیشگی دربارهٔ مسائل اشتباهی را کنار می‌گذارید. من به شما یاد خواهم داد چطور داستان‌های فاجعه‌انگاران را تشخیص دهید و چند ابزار تفکر به شما می‌دهم تا غریزه‌های هشداردهنده‌تان را کنترل کنید. بعد شما می‌توانید تصورات غلطتان را تغییر دهید، جهان‌بینی واقعیت‌محوری پرورش دهید، و همیشه شامپانزه‌ها را شکست دهید.



محمد رضا شعبانعلی

اعتراف‌گیری از داده‌ها

بانک جهانی در سال ۲۰۱۹ اعلام کرد تعداد کسانی که از گوشی موبایل استفاده می‌کنند، به‌طور چشمگیری بیشتر از کسانی است که به سرویس بهداشتی دسترسی دارند. اگرچه همهٔ گوشی‌ها هوشمند نیستند، می‌توان انتظار داشت که این نوع همزیستی با موبایل، به‌تدریج به سبک زندگی بخش بزرگ‌تری از مردم جهان تبدیل شود و شبکه‌های اجتماعی، سایت‌ها و پیام‌رسان‌ها بتوانند بیش از هر زمان دیگری ما را در معرض «خبرها» و «روایت‌ها» قرار دهند؛ خبرها و روایت‌هایی که با تکیه بر فناوری اطلاعات و ارتباطات، دیگر در اسارت فواصل جغرافیایی نیستند. با تکیه بر تکنولوژی، قدرت چشم و گوش ما انسان‌ها نسبت به صد سال قبل، هزاران برابر شده است به‌طوری‌که می‌توانیم صداها و تصویرها را از شهرها و کشورهای دور ببینیم و بشنویم. اما توانایی پردازش مغز ما حتی در طی ده‌ها هزار سال، تحولی در این سطح نیافته است و دریافت این حجم از داده‌ها می‌تواند به تعبیر ریچارد ورم، اضطراب اطلاعاتی ایجاد کند، به‌ویژه اگر دو نکتهٔ دیگر را هم مد نظر قرار دهیم. یکی اینکه ماهیت رسانه‌ها ادامه در پایین صفحه ↓

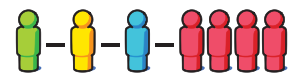


هانس روسلینگ به همراه اول و آنا روسلینگ • ترجمهٔ مریم سربندی فراهانی

ده دلیلی که نشان می‌دهد در مورد جهان اشتباه می‌کنیم، و چرا اوضاع جهان بهتر از آن است که فکر می‌کنید

هانس روسلینگ به همراه اول و آنا روسلینگ • ترجمهٔ مریم سربندی فراهانی

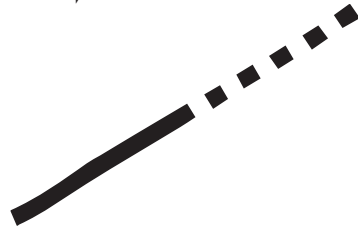
اوضاع بد است و دارد بدتر هم می‌شود!



کد شناسایی جهان

صفحهٔ ۳۳

ترسناک‌ترین نموداری که تا به حال دیده‌ام



صفحهٔ ۲۱

پشت در اتاق خواهر لیندا



صفحهٔ ۵۲

آبر تصویر غلط:

«جهان دو قسمتی است»



صفحهٔ ۸



پنج خطر جهانی که باید درباره‌شان نگران باشیم

صفحهٔ ۵۷

یادداشت



بیل گیتس

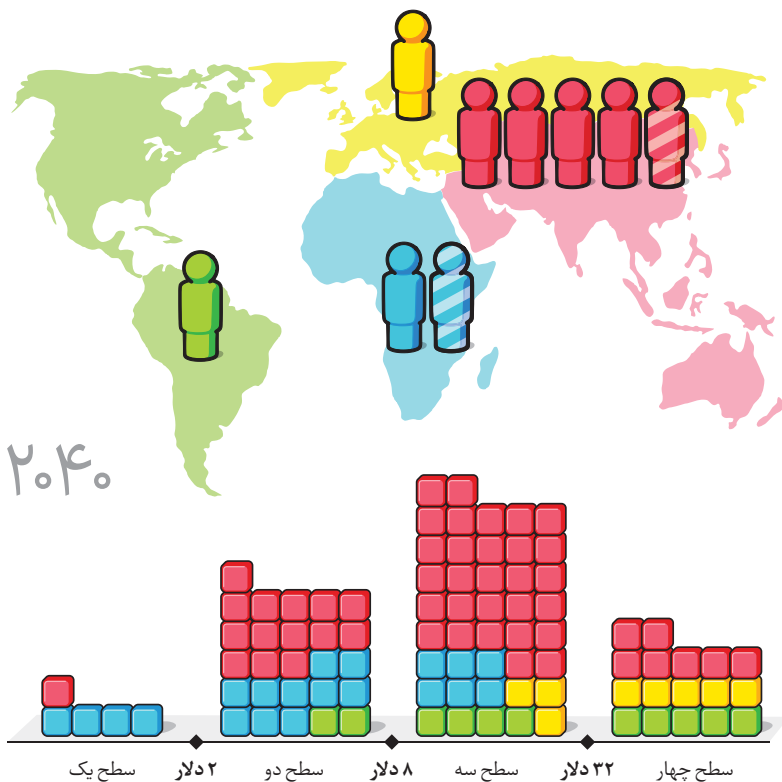
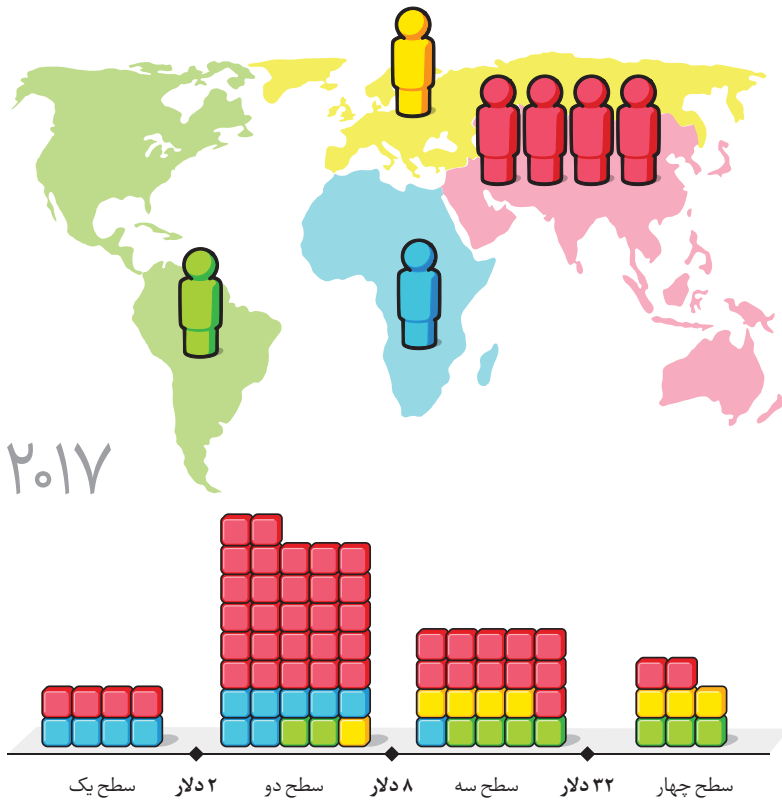
بد اما بهتر

چرا دیگر نمی‌خواهم از عبارت کشورهای «در حال توسعه» استفاده کنم

همیشه از عبارت کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه استفاده می‌کردم، ولی درست نبود. دوست مرحوم من، هانس روسلینگ، این برچسب‌ها را «قدیمی» و «بی‌معنی» می‌دانست. هر دسته‌بندی‌ایی که کشور چین و جمهوری دموکراتیک کنگو را در یک دسته قرار بدهد آن‌قدر کلی است که نمی‌تواند مفید باشد، اما من همچنان از عبارت‌های «توسعه‌یافته» و «در حال توسعه» در میان عامه استفاده می‌کردم، زیرا - تاکنون - عبارت دقیق‌تر و قابل‌فهم‌تری برای آن وجود نداشت. اخیراً کتاب جدید هانس با عنوان واقع‌بینی: ده دلیلی که نشان می‌دهد در مورد جهان اشتباه می‌کنیم - و چرا اوضاع جهان بهتر از آن است که فکر می‌کنید، را خوانده‌ام. او در این کتاب چارچوب جدیدی را برای نحوهٔ تفکر در مورد جهان ارائه می‌دهد. هانس چهار گروه درآمدی را معرفی می‌کند

به زودی بیشتر مردم سطح ۴، غیر غربی خواهد بود

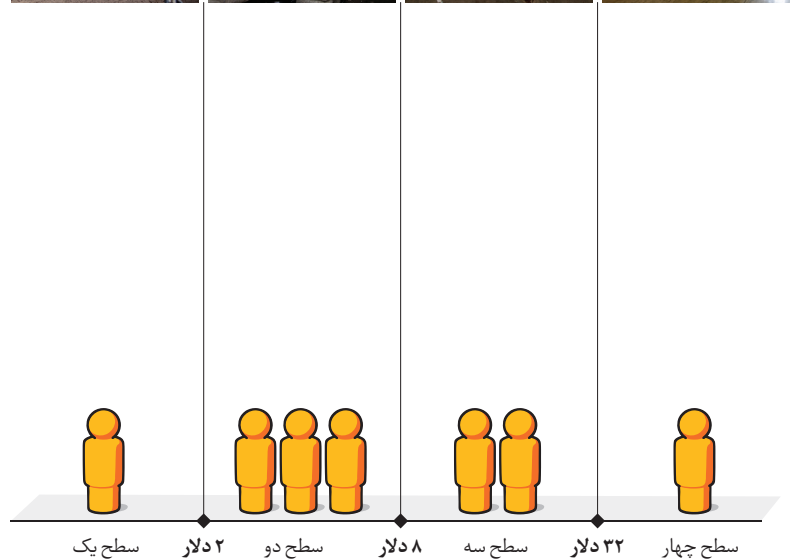
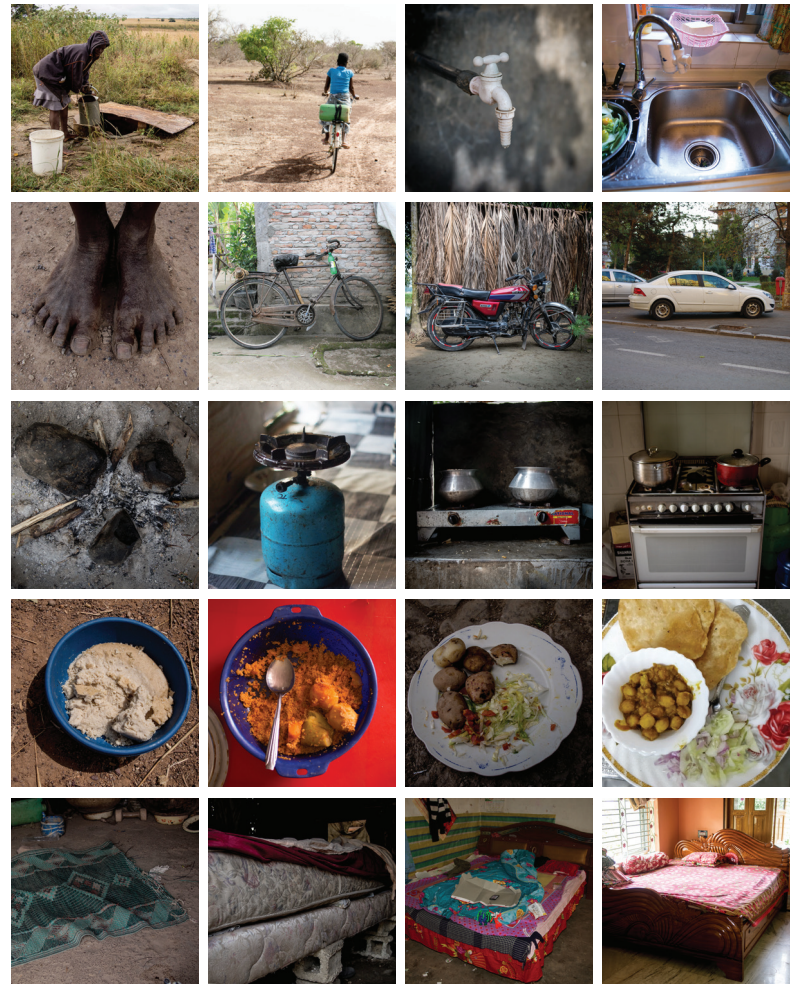
مردم در سراسر جهان برای رسیدن به درآمد بالاتر در تلاش هستند. اگر رشد اقتصادی فعلی ادامه یابد، جهان ممکن است چیزی شبیه به این پیشرفت کند:



هر آدمک نشان دهنده ۱ میلیارد نفر است.

زندگی در ۴ سطح درآمدی

هفت آدمک موجود چگونگی تقسیم کنونی جمعیت جهان را به چهار سطح درآمدی نشان می‌دهد که به صورت درآمد روزانه برحسب دلار بیان شده است. می‌توانید ببینید که بیشتر مردم در دو سطح میانی زندگی می‌کنند، جایی که بیشتر نیازهای اولیه انسانی افراد برآورده می‌شود.



دیگری از چهل مردم درباره جهان عصبانی می‌شدم، اولاً و آن تحلیل را بدون خشم پیش بردند و ایده متواضعانه و آرامش‌بخش واقع‌بینی را پروراندند. ما با کمک هم ابزارهای تفکر عملی را تعریف کردیم که در این کتاب معرفی می‌کنیم.

کتابی که قرار است بخوانید براساس کلیشه «ناایده‌تنها» شکل نگرفته است، در عوض حاصل گفت‌وگوی مداوم، مباحثه، و همکاری بین سه نفر با نگرش‌ها، استعدادها، و دانش مختلف است. این روش کار غیرمرسوم، که اغلب اعصاب‌خردکن، اما عمیقاً مفید است، به راهی برای نشان دادن جهان و چگونه اندیشیدن درباره آن منجر شده است، که من هرگز به‌تنهایی قادر به انجامش نبوده‌ام.

با هدف مبارزه با جهل ویرانگر براساس جهان‌بینی واقعیت‌محور، بنا کردیم.

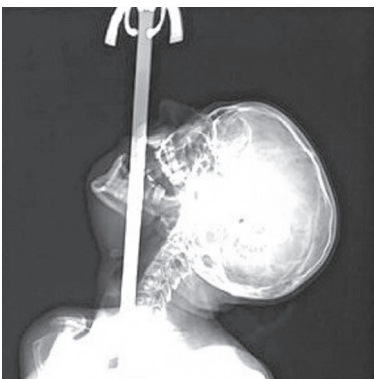
من به‌عنوان پزشک، پژوهشگر، و استاد سلامت جهانی انرژی، کنجکاوی، و یک عمر تجربه را در این کار وارد کردم. اولاً و آن مسئول تحلیل داده‌ها، توضیحات بصری خلاقانه، دسته‌بندی داده‌ها، و طراحی ساده نحوه ارائه دادن داده‌ها بودند. اندازه‌گیری نظام‌مند چهل ایده آنها بود و آنها جدول‌های متحرک حبابی زیباییمان را طراحی و تهیه کردند. طرح خیابان دلار، راهی برای استفاده از عکس‌ها به‌جای داده‌ها برای توضیح جهان، زاینده ذهن آنها بود. در شرایطی که من بیشتر از هروقت

1. Dollar Street

سخن نویسندگان

واقع‌بینی از زبان من نوشته شد، انگار که فقط من آن را نوشتم، و داستان‌های زیادی را از زندگی من روایت می‌کند، اما لطفاً گول نخورید. درست مانند گفت‌وگوهای تپ و سخنرانی‌هایی که من در ده سال گذشته در سراسر جهان داشته‌ام، این کتاب هم کار سه نفر است، نه یک نفر. معمولاً من در خط مقدم هستم. روی سن می‌ایستم و سخنرانی می‌کنم. تشویق‌ها نصیب من می‌شود. اما هرآنچه در سخنرانی‌هایم می‌شنوید، و هرآنچه در این کتاب می‌خوانید، حاصل هجده سال همکاری پرشور بین من، پسر، اولاً روسلینگ، و عروس، آن روسلینگ ژنلوند، است. ما در سال ۲۰۰۵ بنیاد گپ‌مایندر را،





راضی بودم که چنین راه فوق العاده‌ای را برای استفاده مجدد از سلاح‌ها پیدا کرده بودم.

بلعیدن شمشیر همیشه نشان داده است که کارهای ظاهراً غیرممکن می‌توانند ممکن شوند، و بشر را تشویق می‌کند که فراتر از واضحات بیندیشد. گاهی من این هنر قدیمی هندی را در انتهای سخنرانی‌هایم درباره توسعه جهانی به نمایش می‌گذارم. روی میز می‌روم و پیراهن چهارخانه رسمی‌ام را از تنم می‌کنم تا زیرپوش رکابی مشکی با پولک‌دوزی طلایی صاعقه‌شکلی بر روی آن نمایان شود. از حضار می‌خواهم کاملاً سکوت کنند، و در میان ضربه‌های تکرارشونده طبل زه‌دار، به آرامی سرنیزه نظامی را در حلقم فرومی‌کنم، بعد دستانم را از هم باز می‌کنم و حضار از خود بی‌خود می‌شوند.

مقدمه

چرا عاشق سیرکم؟

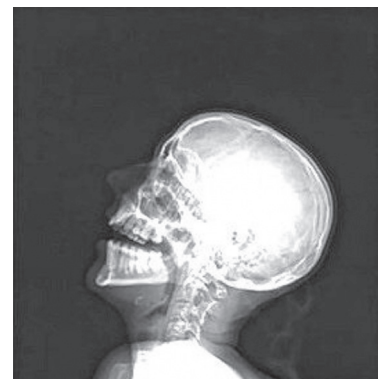
پیرمردی بود که سرفه مزمن داشت. معمولاً اگر لازم می‌شد، شغل بیمارانش را می‌پرسیدم. معلوم شد که او در سیرک بلعنده شمشیر بوده است. تصور کنید چقدر شگفت‌زده شدم وقتی فهمیدم که این بیمار همان بلعنده شمشیری است که در عکس اشعه ایکس بود! و حالا این را تصور کنید، وقتی همه تلاش‌هایم را با چوب ماهیگیری برایش تعریف کردم، گفت: «دکتر جوان! مگر شما نمی‌دانید که حلق تخت است؟ و فقط می‌توانید چیزهای تخت را در آن فرو کنید. ما برای همین از شمشیر استفاده می‌کنیم.»

همان شب بعد از کارم، ملاقه سوپ‌خوری‌ای پیدا کردم که دسته تخت و صافی داشت و فوراً تلاش‌هایم را از سر گرفتم. خیلی زود توانستم تمام دسته ملاقه را در حلقم فرو ببرم. حسابی هیجان‌زده شده بودم، ولی آرزویم بلعنده دسته ملاقه شدن نبود. فردای آن روز، من در روزنامه محلی آگهی گذاشتم و خیلی زود چیزی را که نیاز داشتم پیدا کردم: یک سرنیزه نظامی سوئدی متعلق به سال ۱۸۰۹. وقتی با موفقیت آن را در حلقم فرو کردم، هم عمیقاً به این دستاورد افتخار می‌کردم و هم از خودم

حلق با هل دادن استخوان چانه به جلو باز می‌شود. او، برای روشن ساختن مطلب، عکس اشعه ایکس شخصی را به ما نشان داد که شمشیری را بلعیده بود.

در آن لحظه جرقه‌ای در ذهنم زده شد. رؤیایم تمام نشده بود! چند هفته قبل، سر درس رفلکس‌ها، متوجه شده بودم که در میان همکلاسی‌هایم تنها کسی هستم که می‌توانم انگشتانم را در حلقم فرو ببرم بدون آنکه غم‌زنم. آن موقع خیلی مغرور نشدم: فکر نمی‌کردم این کار مهارت مهمی باشد، ولی حالا اهمیت آن را فهمیده بودم، و همان لحظه رؤیایم کودکی‌ام زنده شد و تصمیم گرفتم بلعنده شمشیر در سیرک شوم.

تلاش‌های اولیه‌ام امیدوارکننده نبود. شمشیر نداشتم و به همین خاطر به جایش از چوب ماهیگیری استفاده کردم، مهم نیست چند بار مقابل آینه دستشویی ایستادم و این حرکت را امتحان کردم، هر بار فقط می‌توانستم سه سانتی‌متر از آن را داخل کنم و بعد در گلویم گیر می‌کرد. سرانجام، برای بار دوم هم، از رؤیایم دست کشیدم. سه سال بعد که من در یکی از بخش‌های بیمارستان طرح پزشکی‌ام را می‌گذراندم، یکی از اولین بیمارانش



من عاشق سیرکم. عاشق تماشای شعبده‌بازان وقتی اهره‌برقی‌های روشن را به هوا پرتاب می‌کنند، یا بندبازانی که ده بار روی طناب به سرعت چرخ می‌خورند. عاشق نمایشم و حس حیرت و شگفت‌زدگی را هنگام تماشای کارهای ظاهراً غیرممکن دوست دارم.

وقتی کودک بودم، آرزویم این بود که هنرمند سیرک شوم. هرچند، آرزوی پدر و مادرم این بود که من تحصیلات عالی‌ه داشته باشم و این همان چیزی بود که خودشان هیچ‌وقت نداشتند. این‌طور شد که از رشته پزشکی سرداوردم.

یک روز بعد از ظهر در دانشکده پزشکی، استادمان، سر بحث متفاوت و کسل‌کننده‌ای درباره عملکرد حلق، این‌طور توضیح داد: «اگر چیزی در گلو گیر کند، مجرای

خودآزمایی

این کتاب درباره جهان است، و اینکه چطور آن را بفهمیم. پس چرا با سیرک شروع کردم؟ و چرا باید سخنرانی‌ام را با زیرپوشی براق تمام کنم؟ به‌زودی توضیح خواهم داد. ولی اول، دوست دارم دانشتان را درباره جهان بسنجید. لطفاً کاغذ و قلمی بردارید و به ۱۳ سؤال واقعیت‌بنیاد^۱ زیر پاسخ دهید.

۱. امروزه، چه تعدادی از دختران، در کشورهای کم‌درآمد در سراسر جهان، مدرسه ابتدایی را تمام می‌کنند؟
الف: ۲۰ درصد
ب: ۴۰ درصد
پ: ۶۰ درصد

۲. اکثر جمعیت جهان کجا زندگی می‌کنند؟
الف: در کشورهای کم‌درآمد
ب: در کشورهای با درآمد متوسط
پ: در کشورهای پردرآمد

۳. در ۲۰ سال گذشته، نسبت جمعیت جهان که در فقر مطلق زندگی می‌کنند ... است.
الف: تقریباً دو برابر شده
ب: کم‌وبیش همان باقی مانده
پ: تقریباً نصف شده

1. Fact question

۴. امروزه، امید به زندگی در جهان چقدر است؟

الف: ۵۰ سال
ب: ۶۰ سال
پ: ۷۰ سال

۵. امروزه، ۲ میلیارد کودک زیر ۱۵ سال در جهان زندگی می‌کند، در سال ۲۱۰۰، طبق گزارش سازمان ملل، تعداد کودکان چقدر می‌شود؟

الف: ۴ میلیارد
ب: ۳ میلیارد
پ: ۲ میلیارد

۶. سازمان ملل پیش‌بینی کرده است که، تا سال ۲۱۰۰، جمعیت جهان ۴ میلیارد نفر افزایش می‌یابد. علت اصلی آن چیست؟

الف: تعداد کودکان (زیر ۱۵ سال) بیشتر خواهد شد
ب: تعداد بزرگسالان (بین ۱۵ تا ۲۴ سال) بیشتر خواهد شد
پ: تعداد سالمندان (۷۵ سال به بالا) بیشتر خواهد شد

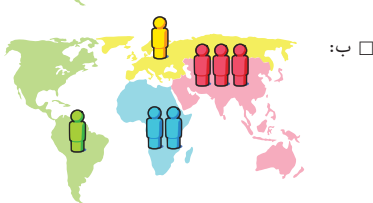
۷. در صد سال گذشته، تعداد مرگ و میر سالانه ناشی از بلایای طبیعی چه تغییری کرده است؟

الف: بیشتر از دو برابر شده است
ب: تقریباً همان است
پ: به کمتر از نصف کاهش یافته است

۸. امروزه، جهان حدود ۷ میلیارد نفر جمعیت دارد. کدام نقشه محل زندگی آنها را بهتر نشان می‌دهد؟ (هر آدمک نشان‌دهنده ۱ میلیارد نفر است.)

الف: 

ب: 

پ: 

۹. امروزه، چه تعدادی از کودکان ۱۰ ساله در جهان در برابر بیماری‌ها واکسینه شده‌اند؟
الف: ۲۰ درصد
ب: ۵۰ درصد
پ: ۸۰ درصد

۱۰. امروزه، چه تعدادی از مردم جهان به برق دسترسی نسبی دارند؟
الف: ۲۰ درصد
ب: ۵۰ درصد
پ: ۸۰ درصد

۱۱. به هر پاسخ صحیح یک نمره بدهید، و نمره کل خود را در برگه تان بنویسید.

پاسخ‌های درست: ۱. ب، ۲. ب، ۳. ب، ۴. ب، ۵. پ، ۶. ب، ۷. پ، ۸. الف، ۹. پ، ۱۰. الف، ۱۱. پ، ۱۲. الف، ۱۳. الف

دانشمندان، شامپانزه‌ها، و شما

من در دهه‌های گذشته، صدها سؤال این‌چنینی را درباره فقر و ثروت، رشد جمعیت، تولد، مرگ و میر، آموزش، سلامت، جنسیت، خشونت، انرژی، و محیط -الگوها و روندهای اساسی جهانی- برای هزاران نفر در سراسر دنیا مطرح کرده‌ام. آزمون‌ها پیچیده نیستند و سؤال‌های انحرافی در آن وجود ندارد. من فقط دقت می‌کنم از واقعیت‌هایی در آزمونم استفاده کنم که کاملاً مستند باشند و ابهامی راجع به آنها وجود نداشته باشد. باین حال، اکثر مردم واقعاً آزمون را خراب می‌کنند.

برای مثال، سؤال واقعیت‌بنیاد ۳ درباره روند فقر مطلق است. در بیست سال گذشته، نسبت جمعیت جهانی دچار فقر مطلق نصف شده است. این اتفاق تحولی بزرگ است. من حتی آن را مهم‌ترین اتفاقی می‌دانم که در طول دوران زندگی‌ام در جهان افتاده است. همچنین، این مسئله واقعیت جالبی است که ما

چه کار کردید؟ آیا اشتباهاتتان زیاد بود؟ آیا حس می‌کردید که دارید فقط با حدس و گمان پاسخ می‌دهید؟ اگر این‌طور است، اجازه دهید دو نکته بگویم تا آزمونتان کنم. اول اینکه، وقتی این کتاب را تمام کنید، پاسخ‌هایتان خیلی بهتر خواهد شد. البته نه به‌خاطر اینکه من شما را مجبور می‌کنم که بنشینید و مجموعه‌ای از آمارهای جهانی را حفظ کنید. (من استاد سلامت جهانی هستم، نه دیوانه.) پاسخ‌های شما به این دلیل بهتر خواهد شد که من تعدادی از ابزارهای ساده تفکر را به شما آموزش می‌دهم. این ابزارها به شما کمک می‌کند تا تصویر کلی درستی از جهان به دست آورید، و بدون اطلاع داشتن از همه جزئیات، برداشتتان را از عملکرد جهان بهبود ببخشید.

و نکته دوم: اگر این آزمون را خیلی بد داده‌اید، افراد زیادی مثل شما هستند.



دانششان قدیمی بود، اغلب به‌اندازهٔ چند دهه. جهان‌بینی مردم به زمانی برمی‌گشت که دورهٔ تحصیل معلمانشان تمام شده بود. بنابراین، برای ریشه‌کن کردن جهل، یا چنین چیزی، نتیجه گرفتیم که باید دانش مردم را ارتقا دهم و برای این کار، باید محتواهای آموزشی بهتری، که اطلاعات را واضح‌تر بیان می‌کرد، تهیه کنم. وقتی سرشام، با آنا و اولا دربارهٔ تلاش‌هایم حرف زد، هر دویشان شروع به همکاری کردند و مشغول تهیهٔ نمودارهای متحرکی شدند. من با این ابزارهای خوش‌ساخت آموزشی به سراسر دنیا سفر کردم. آنها مرا به سخنرانی‌های تِد در مونتری^۵، برلین، و کن، به اتاق‌های هیئت‌مدیرهٔ شرکت‌های چندملیتی مثل کوکاکولا و ایکیا، به بانک‌های جهانی و صندوق‌های پوششی^۶، و به وزارت خارجهٔ آمریکا بردند. از اینکه می‌توانستم با استفاده از جدول‌های متحرکمان به همه نشان دهم جهان‌چطور تغییر کرده است، هیجان‌زده بودم. از اینکه به مردم بگویم فریب خوردند و هیچ چیزی دربارهٔ جهان نمی‌دانند، لذت می‌بردم. ما می‌خواستیم جهان‌بینی همهٔ مردم را ارتقا دهیم. ولی آرام، آرام، متوجه شدیم که اتفاق بزرگ‌تری در راه است. مشکل جهلی که دنبالش بودیم فقط ارتقا نبود. این مشکل نمی‌توانست فقط با ارائه دادن داده‌های متحرک آماری یا ابزارهای آموزشی بهتر حل شود. چون متأسفانه متوجه شدم، حتی آنهایی که عاشق سخنرانی‌هایم بودند، واقعاً به سخنرانی‌هایم گوش نمی‌دادند. درواقع، ممکن بود، برای لحظه‌ای، تحت تأثیر قرار بگیرند، ولی بعد از سخنرانی، دوباره به همان جهان‌بینی منفی قدیمی‌شان می‌چسبیدند. ایده‌های جدید محقق نمی‌شد. حتی درست بعد از سخنرانی‌هایم، می‌شنیدم که افراد، دربارهٔ فقر یا رشد جمعیتی که همان موقع با دلیل رد کرده بودم، اظهارنظر می‌کنند. من تقریباً تسلیم شدم.

چرا این جهان‌بینی فاجعه‌انگار آن‌قدر پایدار بود؟ آیا رسانه‌های گروهی می‌توانستند مقصر باشند؟ البته من دربارهٔ این فکر کردم. اما پاسخ این نبود. رسانه‌های گروهی، قطعاً، نقشی دارند که بعداً به آن می‌پردازم، ولی نباید آنها را مقصر تمام اشتباهات بدانیم. ما نمی‌توانیم سر رسانه‌های گروهی بریزیم که «هی! هیس.» ژانویهٔ ۲۰۱۵ در مجمع جهانی اقتصاد^۷ در داووس، شهر کوچک و مد روز سوئیس، من لحظهٔ تعیین‌کننده‌ای داشتم. هزار نفر از قدرتمندترین و تأثیرگذارترین مدیران سیاسی و تجاری، کارآفرینان، پژوهشگران، فعالان، روزنامه‌نگاران، و حتی بسیاری از مقامات عالی‌رتبهٔ سازمان ملل برای شرکت در جلسهٔ اصلی مجمع، دربارهٔ مسائل اجتماعی–اقتصادی و توسعهٔ پایدار^۸، که من، بیل و مِلیندا گیتس در آنجا سخنرانی داشتیم، صف کشیده بودند تا بنشینند. وقتی‌که پا روی یسن گذاشتم و نگاهی به سالن انداختم، متوجه چند تن از مدیران کشوری و دبیرکل سابق سازمان ملل شدم. در آنجا رؤسای شرکت‌های سازمان ملل، مدیران شرکت‌های بزرگ چندملیتی، و خبرنگارانی را، که در تلویزیون دیده بودم، مشاهده کردم.

می‌خواستم از حصار سه سؤال واقعیت‌بنیاد–دربارهٔ فقر، رشد جمعیت، و میزان واکنش‌ناسیون– بپرسم و کاملاً استرس داشتم. اگر مخاطبانم پاسخ سؤال‌هایم را می‌دانستند، هیچ‌کدام از بقیهٔ اسلایدهایم که قرار بود با نقش و نگار نشان دهند که حصار چقدر دراشتباه‌اند، و چه جوابی باید می‌داده‌اند، به کار نمی‌آمد.

من نباید نگران می‌شدم. این مخاطبان عالی‌رتبهٔ بین‌المللی، که احتمالاً تا چند روز بعد مشغول توضیح و تفسیر جهان برای یکدیگر می‌شدند، قطعاً بیشتر از عامهٔ مردم دربارهٔ فقر می‌دانستند. ۶۱ درصدشان به‌طرز حیرت‌انگیزی پاسخ درست دادند، ولی در دو سؤال دیگر، دربارهٔ رشد جمعیت در آینده و دسترسی به مراقبت‌های اولیهٔ بهداشتی، همچنان بدتر از شامپانزه‌ها بودند. اینها افرادی بودند که جدیدترین اطلاعات و مشاورانی را که مدام دانسته‌های آنها را به‌روز می‌کردند دراختیار داشتند. احتمالاً جهلشان نمی‌توانست به‌خاطر جهان‌بینی قدیمی باشد. با همهٔ اینها، آنها دربارهٔ واقعیت‌های اساسی جهان دراشتباه بودند.

بعد از آن روز در داووس، همه چیز معلوم شد.

- Monterey: شهری در ایالت کالیفرنای آمریکا– و.
- Hedge funds: نوعی ابزار جایگزین برای سرمایه‌گذاری مستقیم در بورس است– می‌تواند سود زیادی داشته باشد ولی دارای خطر زیادی نیز هست– و از مجموعه‌ای از صندوق‌ها تشکیل شده است– و.
- World Economic Forum (WEF)
- Sustainable development: توسعه به‌نحوی که به منابع طبیعی لطمه وارد نکند– و.

مقدمه

از این حرف حماقت یا کاری عمدی نیست، بلکه فقط نداشتن دانش صحیح است). در سال ۲۰۱۷، تقریباً از ۱۲٬۰۰۰ نفر در ۱۴ کشور خواستیم تا به سؤال‌هایمان پاسخ دهند. به‌طور متوسط، آنها فقط دو سؤال واقعیت‌بنیاد از ۱۲ سؤال را درست جواب دادند. هیچ‌کس نمرة کامل نگرفت، و فقط یک نفر (در سوئد)، از ۱۲، ۱۱ شد. به‌طرز حیرت‌انگیزی، ۱۵ درصد صفر گرفتند.

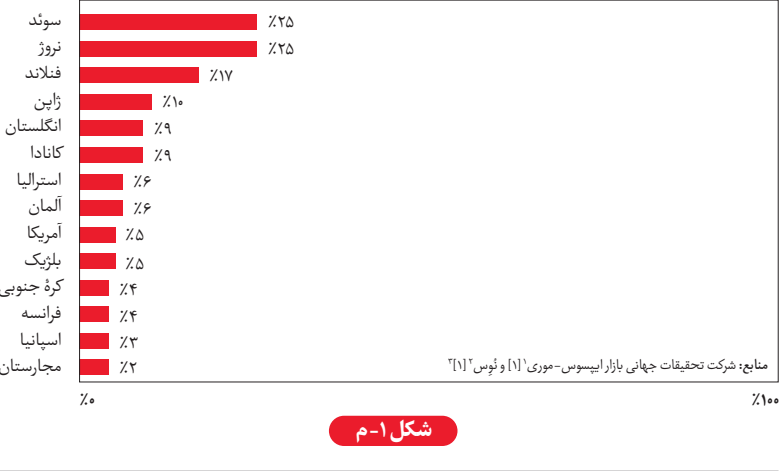
نکند شما خیال می‌کنید افراد تحصیل‌کرده‌تر بهتر عمل می‌کنند؟ یا آنهایی که بیشتر به این مسائل علاقمندند؟ من هم زمانی دقیقاً این‌طور فکر می‌کردم، ولی اشتباه می‌کردم. من افرادی را از سراسر جهان و حرفه‌های مختلف آزمایش کرده‌ام: دانشجویان پزشکی، معلمان، مدرسان دانشگاه، دانشمندان برجسته، بانکداران بانک‌های سرمایه‌گذاری، مدیران اجرایی شرکت‌های چندملیتی، روزنامه‌نگاران، فعالان، و حتی تصمیم‌گیرندگان عالی‌رتبهٔ سیاسی. اینها افرادی با تحصیلات بالا هستند که دغدغهٔ مسائل جهان را دارند. ولی بیشترشان –شمار چشمگیری از آنها– بیشتر سؤال‌ها را اشتباه جواب دادند. برخی از این گروه‌ها حتی از عامهٔ مردم هم نمرة بدتری گرفتند: برخی از این نتایج ترسناک متعلق به گروهی از برندگان جایزهٔ نوبل و محققان پزشکی بود. مسئلهٔ هوش نیست. به نظر می‌رسد که همه به‌شدت دربارهٔ جهان دراشتباه‌اند.

نه فقط به‌شدت، بلکه به‌طور نظام‌مندی دراشتباه‌اند. منظورم این است که نتایج آزمون تصادفی نیست. بدتر از تصادفی است: اگر سؤال‌هایم را از افرادی می‌پرسیدم که اصلاً هیچ دانشی هم نداشتند، باز نتایج از این– بهتر می‌شد. خیال کنید بخواهم به باغ‌وحش بروم و سؤال‌هایم را از شامپانزه‌ها بپرسم. فکر کنید یک بغل پر از موز را، که روی هرکدام از آنها برچسب گزینه‌های الف، ب، یا پ است، با خود ببرم و آنها را به سمت محوطهٔ شامپانزه‌ها پرتاب کنم. بعد بیرون محوطه بایستم و

نتایج سؤال واقعیت‌بنیاد ۳: درصدی که پاسخ صحیح دادند.

در ۲۰ سال گذشته، نسبت جمعیت جهان که در فقر مطلق زندگی می‌کنند ... است.

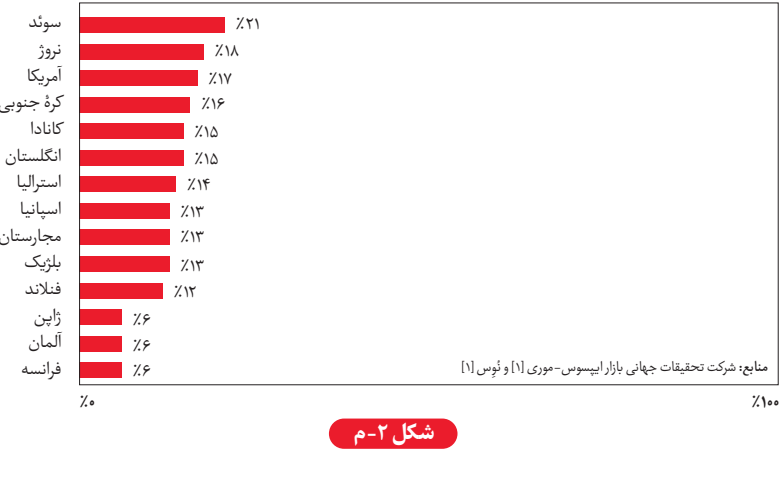
(پاسخ صحیح: تقریباً نصف شده.)



نتایج سؤال واقعیت‌بنیاد ۹: درصدی که پاسخ صحیح دادند.

امروزه، چه تعدادی از کودکان ۱ساله در جهان در برابر بیماری‌ها واکنشینه شده‌اند؟

(پاسخ صحیح: ۸۰٪.)



- Ipsos-MORI
- Novus

۳. عددهای داخل کروشه مربوط به منابع و مأخذ است.

سؤال‌هایم را با صدای بلند و رسا بخوانم و «پاسخ» هر شامپانزه را یادداشت کنم؛ یعنی، شمارهٔ گزینهٔ روی آن موزی که شامپانزه بخواهد بخورد. اگر این کار را می‌کردم (البته هیچ‌وقت واقعاً این کار را نمی‌کنم، فقط تصور کنید)، شامپانزه‌ها، با انتخاب تصادفی‌شان، همیشه از افرادی با تحصیلات بالا ولی دراشتباه که در آزمونم شرکت کردند بهتر عمل می‌کردند. گروه شامپانزه‌ها، فقط به‌طور شانسی، ۳۳ درصد از هر سه سؤال واقعیت‌بنیاد یا چهار سؤال از ۱۲ سؤال اول در کل آزمون را درست جواب می‌دادند. یادتان باشد افرادی را که آزمایش کردم، به‌طور متوسط، فقط دو سؤال از ۱۲ سؤال واقعیت‌بنیاد را در همان آزمون درست جواب دادند.

علاوه‌براینها، خطاهای شامپانزه‌ها به‌طور یکسان

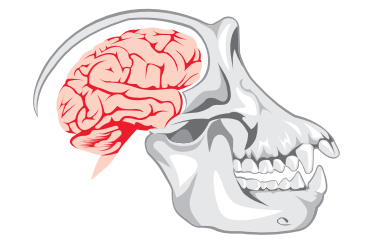
بین دو گزینهٔ غلط تقسیم می‌شد، درحالی‌که، خطاهای

انسانی همه در یک جهت بود. همهٔ گروه‌های مختلف

مردمی که از آنها نظرسنجی کردم جهان را ترسناک‌تر،

خشن‌تر و ناامیدکننده‌تر– خلاصه، بدتر– از آنچه واقعاً

هست تصور می‌کردند.



چرا شامپانزه‌ها را شکست نمی‌دهیم؟

چطور این همه آدم می‌توانند دربارهٔ این همه چیز آن‌قدر اشتباه کنند؟ اصلاً چطور ممکن است که اکثر مردم از شامپانزه‌ها نمرة بدتری بگیرند؟ بدتر از انتخاب‌های تصادفی شامپانزه‌ها!

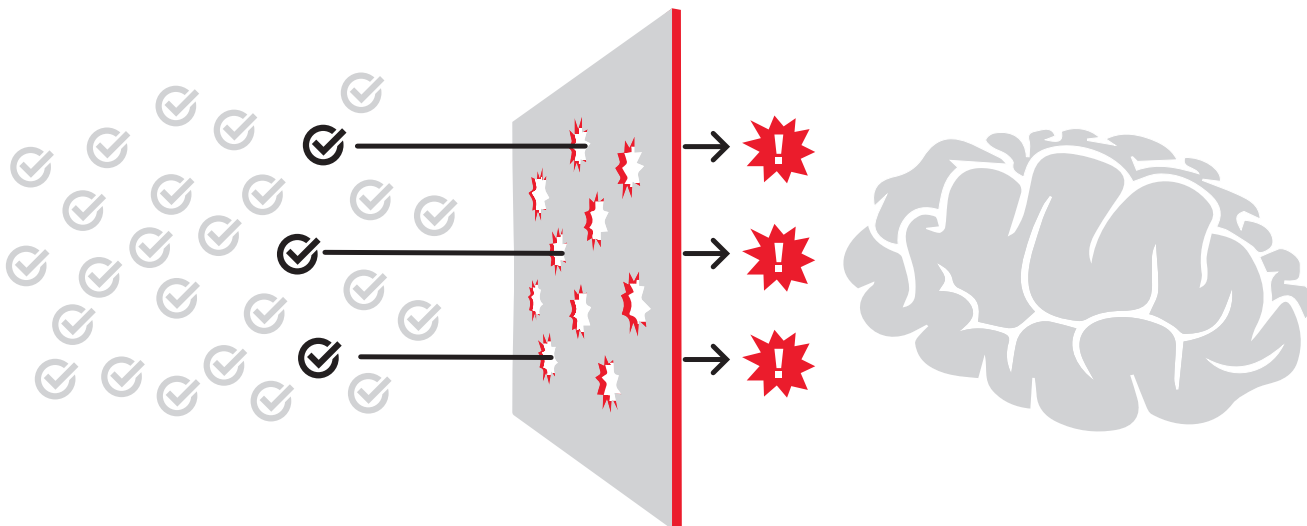
وقتی اولین بار در اواسط دههٔ ۱۹۹۰، من متوجه این جهل فراگیر شدم، خوشحال بودم. آن زمان، تازه مشغول تدریس واحد درسی‌ای دربارهٔ بهداشت جهانی در مؤسسهٔ کارولینسکا^۴ در سوئد شده بودم و کمی اضطراب داشتم. دانشجویانم فوق‌العاده باهوش بودند؛ نکند هرآنچه باید به آنها درس می‌دادم از قبل می‌دانستند؟ چقدر خیال‌م راحت شد وقتی فهمیدم آنها از شامپانزه‌ها هم کمتر دربارهٔ جهان می‌دانند. و اما من هرچه بیشتر مردم را آزمایش کردم، متوجه جهل بیشتری شدم، نه فقط در بین دانشجویانم بلکه همه‌جا. اینکه مردم آن‌قدر دربارهٔ جهان دراشتباه‌اند برایم آزاردهنده و نگران‌کننده بود. وقتی از جی‌پی‌اس ماشینتان استفاده می‌کنید، مهم این است که از اطلاعات درست استفاده کند. اگر به نظر برسد که جی‌پی‌اس شما را به شهر دیگری جز آنچه در آن هستید هدایت می‌کند، به آن اعتماد نمی‌کنید، چون می‌دانید از جای اشتباهی سردرمی‌آورید. پس اگر سیاست‌مداران و سیاست‌گذاران از اطلاعات غلطی استفاده کنند، چطور می‌توانند مشکلات جهانی را برطرف کنند؟ اگر جهان‌بینی بازگنانان وارونه باشد، چطور می‌توانند برای سازمان‌هایشان تصمیم‌های عاقلانه بگیرند؟ و هرکس اگر نداند باید برای چه مسائلی استرس و نگرانی داشته باشد، چطور می‌تواند از پس زندگی‌اش برآید؟ من تصمیم گرفتم کاری بیشتر از سنجش دانش و نشان دادن جهل شروع کنم. تصمیم گرفتم برای فهمیدن علت جهل تلاش کنم. چرا این جهل دربارهٔ دنیا آن‌قدر گسترده و پایدار بود؟ همهٔ ما گاهی اشتباه می‌کنیم –فوراً اعتراف می‌کنم که حتی خودم– ولی چطور این همه آدم می‌توانند آن‌قدر اشتباه کنند؟ چرا نمرة این همه آدم از شامپانزه‌ها بدتر شد؟

یک شب که من تا دیروقت در دانشگاه کار می‌کردم، یک لحظهٔ «یافتم! یافتم!» داشتم. فهمیدم مشکل فقط نمی‌تواند این باشد که مردم دانش ندارند، چون آن‌وقت، جواب‌های غلط تصادفی می‌شدند –مثل جواب شامپانزه‌ها– و نه بدتر از تصادفی، و نه بدتر از شامپانزه‌ها، این یعنی جواب‌های غلط نظام‌مند. فقط «دانش» کاملاً اشتباه می‌تواند باعث شود آن‌قدر نمرة بدی بگیریم.

آهان! فهمیدم! چیزی که اینجا با آن سروکار داشتم –یا، تا سال‌ها، این‌طور فکر می‌کردم– مشکل ارتقا بود: دانشجویان بهداشت جهانی‌ام، و همهٔ کسانی که در این سال‌ها در آزمون‌هایم شرکت کردند، دانش داشتند، ولی

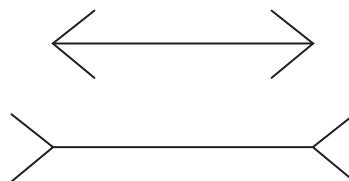
۴. Karolinska Institutet، یکی از بزرگ‌ترین دانشگاه‌های علوم پزشکی اروپاست که درشهر استکهلم سوئد واقع شده است. این مؤسسهٔ علمی و غیردولتی وظیفهٔ انتخاب برندهٔ جایزهٔ نوبل در رشتهٔ فیزیولوژی و پزشکی را دارد– و.

غریزه‌های هشداردهنده و جهان بینی فاجعه‌انگار ما



خطاهای دید و خطاهای ادراکی جهانی

به دو خط افقی زیر نگاه کنید. کدام خط بلندتر است؟



منبع: خطای ادراکی مولر-لایر^۱

شاید قبلاً این را دیده باشید. خط زیری بلندتر از خط بالایی به نظر می‌رسد. شما می‌دانید که این طور نیست، ولی حتی اگر از قبل هم بدانید، حتی اگر خودتان خطاها را اندازه بگیرید و تصدیق کنید که یکی هستند، همچنان آنها را متفاوت می‌بینید.

عینک من لنزی سفارشی برای اصلاح مشکل بینایی‌ام دارد. ولی وقتی به این تصویری که خطای دید دارد نگاه می‌کنم، بازهم اشتباه می‌بینم، درست مثل هرکس دیگری. این مسئله به‌خاطر این است که خطاهای ادراکی در چشمانمان اتفاق نمی‌افتد، بلکه در مغزمان رخ می‌دهد. این خطاهای ادراکی برداشت‌های غلط نظام‌مندی هستند که ربطی به مشکلات بینایی فردی ندارند. دانستن اینکه بیشتر مردم در اشتباه‌اند، به این معنی است که شما نباید خجالت بکشید. در عوض، می‌توانید کنجکاو باشید: عملکرد خطا چگونه است؟

به همین ترتیب، می‌توانید به نتایج نظرسنجی‌های عمومی نگاه کنید و از شرمند شدن صرف‌نظر کنید. به‌جای این کار، کنجکاو باشید. عملکرد این «خطای جهانی» چگونه است؟ چرا ذهن این همه آدم به‌طور نظام‌مند برداشت اشتباهی از اوضاع جهان دارد؟

این‌طور بود که این کتاب نوشته شد. این کتاب، نتایجی که من در نهایت یافتیم، در اختیاران می‌گذارد - این نتایج براساس سال‌ها تلاش است برای آموزش جهان‌بینی واقعیت‌محور، و گوش دادن به اینکه مردم چگونه واقعیت‌ها را، حتی وقتی درست جلوی چشمانشان است، اشتباه برداشت می‌کنند - همین‌طور این نتایج درباره‌ی این است که چرا بیشتر مردم، از افراد معمولی گرفته تا کارشناسان خیلی باهوش با تحصیلات عالی، در پاسخ به سؤال‌هایمان درباره‌ی جهان، نمره‌ی بدتری از شامپانزه‌ها گرفتند. (و همچنین، به شما می‌گویم که در مورد آن چه کاری می‌توانید انجام دهید.) به‌طور خلاصه:

به جهان فکر کنید. جنگ، خشونت، بلایای طبیعی، فاجعه‌های انسانی، فساد. اوضاع بد است، و این‌طور به نظر می‌رسد که دارد بدتر هم می‌شود، درست است؟ ثروتمندان ثروتمندتر می‌شوند و فقیران فقیرتر؛ و تعداد فقیران رو به افزایش است؛ و به‌زودی ذخایرمان تمام می‌شود، مگر اینکه کاری اساسی کنیم. این تصویری است که حداقل بیشتر غربی‌ها در رسانه‌های گروهی می‌بینند و در سر دارند. من این را جهان‌بینی فاجعه‌انگار می‌نامم. این جهان‌بینی استرس‌زا و گمراه‌کننده است.

درحقیقت، اکثر قریب به‌اتفاق جمعیت جهان جایی با میزان درآمد متوسط زندگی می‌کنند. شاید شرایط زندگی آنها شبیه آن تصویری که ما از طبقه‌ی متوسط داریم نباشد، ولی در فقر مطلق هم زندگی نمی‌کنند. دخترانشان به مدرسه می‌روند، کودکانشان واکسینه می‌شوند، در خانواده‌هایی با دو فرزند زندگی می‌کنند، و قصد دارند برای تعطیلات، نه با برچسب پناهندگی، به خارج از کشور سفر کنند. قدم به‌قدم، سال به‌سال، جهان در حال بهتر شدن است. نه در هر مقیاس یا هر سال مجزا، بلکه این یک اصل است که باینکه جهان با چالش‌های بسیار بزرگی روبه‌رو می‌شود، ولی پیشرفت‌های شگرفی هم داشته‌ایم؛ این یعنی، جهان‌بینی واقعیت‌محور.

این جهان‌بینی فاجعه‌انگار است که باعث می‌شود افراد اغراق‌آمیزترین و منفی‌ترین پاسخ‌ها را به سؤال‌هایم بدهند. مردم، به‌طور پیوسته و شهودی، به هنگام اندیشیدن، حدس زدن، یا آموختن درباره‌ی جهان از جهان‌بینی‌شان استفاده می‌کنند. پس اگر جهان‌بینی‌تان اشتباه باشد، حدس‌هایتان هم به‌طور نظام‌مندی اشتباه می‌شود. ولی این جهان‌بینی فاجعه‌انگار، برعکس آنچه قبلاً فکر می‌کردم، فقط به‌خاطر دانش قدیمی نیست. حتی افرادی هم که به آخرین اطلاعات دسترسی دارند درباره‌ی جهان اشتباه می‌کنند. و من مطمئنم که این مسئله تقصیر رسانه‌های گروهی بداندیش، تبلیغات، اخبار ساختگی، یا اطلاعات غلط نیست.

تجربه‌ی من، از ده‌ها سال سخنرانی، آزمون، و گوش دادن به اینکه مردم چگونه واقعیت‌ها را، حتی وقتی درست مقابلشان است، اشتباه برداشت می‌کنند، باعث شد در نهایت بفهمم که تغییر جهان‌بینی فاجعه‌انگار خیلی دشوار است، زیرا درست از نحوه‌ی کارکرد مغزمان ناشی می‌شود.

مغز بشر حاصل میلیون‌ها سال تکامل است، و ما به‌طور ذاتی غریزه‌هایی داریم که به اجدادمان برای بقا در اجتماعات کوچک شکارچی و گردآورندگان غذا کمک می‌کردند. مغز ما، اغلب بدون تفکر زیاد، نتیجه‌گیری‌های شتاب‌زده‌ای می‌کند. این نتیجه‌گیری‌ها قبلاً به اجدادمان کمک می‌کردند تا از خطرات آنی جلوگیری کنند. ما به شایعات و ماجراهای هیجان‌انگیز علاقه‌مندیم که قبلاً تنها منبع اخبار و اطلاعات مفید بودند. عاشق قند و چربی هستیم که قبلاً، وقتی غذا کمیاب بود، منابع نجات‌بخش انرژی بودند. ما غریزه‌هایی داریم که هزاران سال پیش به کار می‌آمدند، ولی حالا در جهان کاملاً متفاوتی زندگی می‌کنیم. اشتیاقمان به قند و چربی چاقی را یکی از بزرگ‌ترین مشکلات سلامت در دنیای امروز کرده است. ما باید به خود و کودکانمان یاد بدهیم که از شیرینی و سبب‌زمینی سرخ‌کرده فاصله بگیرند. به‌همین ترتیب، مغزهای عجول و اشتیاقمان به حادثه - غریزه‌های هشداردهنده‌مان - باعث ایجاد تصورات غلط و جهان‌بینی فاجعه‌انگار می‌شود.

منظورم را اشتباه برداشت نکنید. ما هنوز به این غریزه‌های هشداردهنده نیاز داریم تا به جهانمان معنی ببخشیم و روز را سپری کنیم. اگر قرار باشد هرآنچه وارد ذهنمان می‌شود غربال کنیم و هر تصمیمی را به‌طور منطقی تحلیل کنیم، زندگی معمولی غیرممکن می‌شود. نباید به‌کلی قند و چربی را کنار بگذاریم و نباید از جراح بخواهیم آن بخش‌های مغزمان را، که با عواطف سروکار دارد، بردارد. ولی باید یاد بگیریم که ورودی‌های هشداردهنده‌ی ذهنمان را کنترل کنیم. بدون کنترل کردن، اشتیاقمان به داستان‌های ماجراجویانه خیلی زیاده‌روی می‌کند، ما را از دیدن جهان، آن‌گونه که هست، محروم می‌کند و ما را به طرز وحشتناکی به بیراهه می‌کشاند.

ادامه دارد...

برای اطلاعات بیشتر و سفارش نسخه چاپی این کتاب به وبسایت انتشارات آریانا قلم مراجعه کنید

www.AryanaGhalam.com

کلیک کنید